



کاربرد نمادین نام‌ها و باورهای آیینی - اسطوره‌ای در شعر سیاوش کسرایی

حسن حیدری^۱ (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

فاطمه فرزانه^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۲

چکیده

با این‌که ادبیات معاصر ایران، پایه‌پای تحولات اجتماعی به پیش رفته و مضمون بارز آن، پیش‌آمدهای اجتماعی و سیاسی است؛ اما عده‌ای از شاعران هم‌عصر ما، با وجود هم‌گامی با پدیده‌های جامعه از میراث گران‌سنگ پیشینیان، غافل‌نمانده‌اند و در شعر خویش به گونه‌های مختلف از آن بهره برده‌اند. سیاوش کسرایی یکی از سخن‌سرایان معاصر ماست که به ادبیات سنتی ایران، به

1. Email: h-haidarye@araku.ac.ir

2. Email: f-farzane827@gmail.com

ویژه شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، نظر داشته و همواره با دیدی احترام‌آمیز و درخور ستایش به این اثر جاودانه نگریسته و به آن، دل‌بستگی خاصی داشته است. کسرایی در شعر خود به شکل بارزی از شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی، استفاده کرده و در بیشتر موارد با توجه به پیشینه‌ی داستان، به صورت نمادین، آن را جلوه‌گر ساخته است. وی در چند اثر به بازآفرینی اسطوره‌های کهن پرداخته که مهم‌ترین آن منظومه‌ی "مهره‌ی سرخ" است. این پژوهش، بازتاب نمادین شخصیت‌های اسطوره‌ای را در مجموعه‌ی اشعار سیاوش کسرایی مورد بررسی قرار داده و می‌خواهد به این پرسش‌ها پاسخ بدهد که هدف کسرایی از بازآفرینی اسطوره‌ها چه بوده است و دیگر این که کدام یک از شخصیت‌های حماسی در شعر وی، نمود بیشتری داشته و نماد و نماینده‌ی چه کسانی است. نتیجه این که: کسرایی با هدف بیان عقاید و مرام‌های خود، به بازآفرینی اسطوره‌های ملی پرداخته است. وی از میان همه‌ی شخصیت‌های اسطوره‌ای، به "سیاوش" و "سهراب" توجه ویژه‌ای داشته است و آنان را به صورت نمادی برای جوانان مبارز و رزمنده در نظر گرفته است.

واژگان کلیدی: شعر معاصر، سیاوش کسرایی، اسطوره، شاهنامه، نماد.

۱. پیش درآمد

شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی، به مثابه‌ی شناسنامه‌ای برای شناختن هویت هر فرد ایرانی است و نقشی اساسی و مهم در حفظ فرهنگ، زبان، آداب و رسوم، آیین‌ها، سنن و تاریخ این مرز و بوم دیرینه برعهده دارد. می‌توان گفت که حکیم فرزانه‌ی توس با به نظم درآوردن شاهنامه، ملیت و قومیت ایرانی را تحکیم بخشیده و راه را بر هجوم و نفوذ فرهنگ‌های بیگانه در تمام دوره‌های تاریخی بسته است، به همین دلیل است که نقش فردوسی در تکامل بخشیدن به فرهنگ، هویت و ملیت ایرانی، انکارناپذیر است. «فردوسی کسی است که بیشترین حق را بر گردن ملت ایران دارد؛ زیرا بدون او و بدون کتاب او، این کشور آن‌چه را که طی این هزار ساله بوده، نمی‌بود. دلیل آن هم روشن است: زیرا شخصیت و قومیت ایرانی، تکوین پیدا کرد، تشکیل شد بر اساس آن‌چه در شاهنامه آمده» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۸: ۱۱). شاهنامه همواره و در همه‌ی دوره‌های تاریخ ادبیات فارسی، مورد توجه

همگان به ویژه شاعران و نویسندگان این دیار، بوده است. هر سراینده یا نویسنده‌ی ایرانی، متناسب با سبک، موضوع و مضمون اثر ادبی خویش به بخشی از این کتاب گران‌سنگ، توجه نشان داده، آگاهانه و یا ناخودآگاه و به دلیل علاقه و دل‌بستگی فراوان به این اثر ماندگار، در نوشته‌های خود از آن تأثیر پذیرفته است. در اشعار سیاوش کسرایی هم که یکی از شاعران میهن‌دوست و جامعه‌مدار شعر نو فارسی است، می‌توان تأثیرپذیری از شاهنامه‌ی حکیم فردوسی را به روشنی، مشاهده نمود. در منظومه‌ی "مهره‌ی سرخ" کسرایی، که بازآفرینی داستان رستم و سهراب فردوسی است و برای نخستین بار در سال ۱۳۷۴ به چاپ رسیده است، تعلق خاطر شاعر به حکیم توس، زبان و واژه‌های شعری وی را تحت تأثیر قرار داده است. در بخشی از این منظومه و آن هنگامی که سهراب جوان، زخم خورده و پهلوشکافته بر روی خاک می‌افتد، کسرایی، حکیم فردوسی را با شکوهی اهورایی و وصف‌ناپذیر در گمان این پهلوان، ظاهر می‌سازد. کسرایی در همین بخش از مهره‌ی سرخ، دیدگاه خود را در مورد شاهکار جاویدان ادبیات فارسی و همچنین خالق فرزانه‌ی آن، این‌گونه بیان می‌دارد:

- در چشم یا گمان - / درهای آسمان چو گلی باز می‌شود / وز سایه روشن ابری سیاه، حکیم، / دستار بسته، خامش و موی و محاسنش / چون پاره‌های مه، آذین روی و سر، / بر هودجی ز بال عقابان / می‌آید، / هر دم بزرگتر / می‌آید، / با دفترش به دست / با پرچمی ز شعله‌ی آتش فراز سر / مرغان به جای فرشتش، / می‌گسترند پر (کسرایی، ۱۳۸۷: ۷۷۶)

سیاوش کسرایی در همین منظومه‌ی مهره‌ی سرخ، هر جا که از فردوسی و شاهنامه، نامی به میان آمده است، فرصت را مغتنم شمرده و روحیه‌ی عدالت‌محوری، امانت‌داری، کم‌آزاری و همچنین خردمداری حکیم را در به نظم درآوردن این اثر جاویدان، می‌ستاید که این سخنان ستایش‌آمیز شاعر، از تعلق خاطر وی به شاهنامه و خالق خردمند آن سرچشمه گرفته است.

- من خوشه‌چین کشته‌ی دهقانم / من بازگفت هر سخن و سرگذشت را / - آنچم سپرده‌اند - / در پیشگاه داد به پیمانم! / اما / تا دانه را ز پوست نپردازم، تا نگذرد ز چرخه دستاس آزمون / تا ورز ناورم، / تا در تنور آتش اندیشه نفکنم، زان / نان / نمی‌دهم! (همان: ۷۸۸)

کسرایی که خود از روحیه‌ای حماسی، برخوردار بوده، عشق و علاقه به این اثر جاودانه را به شیوه‌های مختلف و متنوعی در شعر به نمایش گذاشته است که از جمله‌ی بارزترین شگردهای وی می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: استفاده از ویژگی نحوی، زبانی و واژگان

کهنی که امروزه در زبان عامه دیگر کاربرد چندانی ندارد، بازسرایي اسطوره‌ها و داستان‌های کهن مثل "آرش کمانگیر" و "رستم و سهراب"، ستایش قهرمانان و پهلوانان حماسی، به کاربردن شخصیت‌های اسطوره‌ای به شیوه‌ی نمادین و ... این شاعر توانای جامعه‌مدار با گزینش واژگان و اصطلاحاتی متناسب با مضمون و موضوع شعر، به خوبی از عهده‌ی انتقال عاطفه‌ی شعری به مخاطب برآمده است.

پیشینه‌ی پژوهش:

درباره‌ی شعر سیاوش کسرایی و همچنین بازتاب اسطوره در شعر معاصر، پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته است؛ از جمله‌ی آن می‌توان به این موارد اشاره نمود: «آرش سیاوش کسرایی و میدان ادبی» (وحید رویانی و منصور حاتمی‌نژاد)، «تحلیل اجتماعی - شناختی اشعار احمد مطر و سیاوش کسرایی» (سمیه حاجتی و احمد سفایی سنگریبی)، «تحلیل اسطوره‌ها در اشعار سیاوش کسرایی» (حسن‌پور آلاشتی، حسین و مراد اسماعیلی)، «نمادپردازی نباتی از منظر نقد اسطوره‌ای در شعر فارسی» (مهدی خادمی کولایی)، «نماد، نقاب و اسطوره در شعر پایداری قیصر امین‌پور» (کبری روشنفکر، حسینعلی قبادی و مرتضی زارع برمی) و ... اما از آنجایی که در مورد نمادگرایی به ویژه نمادهای اسطوره‌ای در شعر سیاوش کسرایی، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است، نگارش این مختصر برای روشن شدن گوشه‌ای از زیبایی‌های شعر نو فارسی، ضروری به نظر می‌رسد.

۲. بازآفرینی اسطوره‌ها

از جمله شگردهای ویژه‌ی کسرایی برای استفاده از اسطوره‌ها و حماسه‌های ملی، بازآفرینی آن‌ها در راستای بیان مقاصد و مضامین شعری مورد نظر خویش است. «شاعر معاصر در انطباق با نیازهای زمان خویش، اساطیر جهانی و یا ملی - میهنی را با ذهنیبات خاص خویش بازآفرینی می‌کند و از سوی دیگر شاعر در تقابل با موقعیت جامعه‌اش به آفرینش اساطیر خاص خود می‌پردازد» (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۲۰). از جمله دلایل گرایش شاعران و نویسندگان معاصر به استفاده نمودن از اسطوره و حماسه‌های ملی به صورت نمادین در شعر و همچنین بازآفرینی دوباره‌ی آن‌ها، شرایط سیاسی - اجتماعی و اختناق حاکم بر جامعه در سال‌های پیش از انقلاب و بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بوده که

این وضعیت بد سیاسی حاکم بر اجتماع، پرداختن به بسیاری از مطالب و مضامین را برای این سرایندگان، دشوار می‌ساخته است؛ بنابراین شاعر ناگزیر بوده با یاری جستن از این حماسه‌ها و شخصیت‌های پر رمز و راز اساطیری، ناگفته‌های شعری و آرمان‌های خویش و همچنین درد و رنج‌های طبقات محروم و ظلم و ستم موجود در جامعه را بیان کند و با کمک گرفتن از نام‌آوران حماسه‌های ملی، جامعه‌ی سرد، ساکن و منفعل را به قیام علیه بیداد و حاکمان بیدادگر، تحریک نماید.

سیاوش کسرایی دارای چند منظومه‌ی حماسی می‌باشد که مشهورترین و ماندگارترین اثر وی که رنگ و بوی حماسی دارد، منظومه‌ی "آرش کمانگیر" است. این منظومه‌ی حماسی که سرشار از بشارت، امید، نوید و پویایی است، در سال ۱۳۴۲ و پس از شکست نهضت ملی سروده شده که یأس، ناامیدی و پوچ‌گرایی، وجه غالب شعر و اندیشه‌ی آن روزگاران بوده است. «یکی از درون‌مایه‌ها و تم‌های حاکم بر شعر این دوره، مسأله‌ی ستیز "امید" و "ناامیدی" است ... در تمام طول مدتی که شعرای برجسته‌ی این نسل، امثال اخوان ثالث و شاملو به طرف یأس می‌رفتند، تنها اقلیتی بودند که چنین نبودند و سیاوش کسرایی یکی از آنها بود. نمونه‌ی خوب این خصلت در غالب اشعار او پیداست، مخصوصاً شعر "آرش کمانگیر" ش ...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۶۳). باتوجه به این که آرش کمانگیر، نخستین اثر حماسی شعر نو فارسی است و همچنین به خاطر امیدبخشی و بشارت‌گونه‌ی‌ای که در سرتاسر این اثر جاودانه مشهود است، در آن سال‌ها، مورد توجه همگان قرار گرفته است. «شعرهای فراوانی در تاریخ شعر نو معروف و فراگیر شده؛ ولی کمتر شعری تا بدین حد در خاص و عام، نفوذ یکسان داشته است. بخش اعظم این نفوذ و شهرت، مدیون سبک و سیاق نو قدمائی آرش کمانگیر و بخشی هم مرهون سیاسی بودن آن بود» (شمس‌لنگرودی، ۱۳۷۷: ۴۹۴). دیگر اثر سیاوش کسرایی که زبان و مضمونی حماسی دارد، منظومه‌ای تحت عنوان "مهره‌ی سرخ" است که در سال‌های پایانی زندگی شاعر و دور از وطن، سروده شده و گونه‌ایی بازسرایی از داستان "رستم و سهراب" حکیم فردوسی است. سیاوش کسرایی در این منظومه، تنها در پی نقل قصه و روایت و توصیف کامل داستان رستم و سهراب نیست؛ بلکه هدف وی از سرایش این منظومه، بیان عقاید حزبی و مرام‌های سیاسی و اجتماعی خود است. شاعر در منظومه‌ی مهره‌ی سرخ از آرمان‌ها و آرزوهای نسلی سخن می‌راند که نه تنها هیچ‌گاه به وقوع نپیوسته بلکه راه خطا نیز پیموده و باعث نابودی این نسل نواندیش نیز شده

است. منظومه‌ی مهره‌ی سرخ کسرائی، در مقایسه با *آرش کمانگیر*، با استقبال کمتری روبرو شده است و آن گونه که باید، شناخته شده نیست.

سیاوش کسرائی علاوه بر بازسرای منظمه‌های حماسی کهن، اسامی پهلوانان و نام‌آوران اسطوره‌ای و عناصر آیینی و همچنین دشمنان انیرانی و دیوانی را هم چاشنی شعر خویش کرده است. از میان شخصیت‌های جاویدان اسطوره‌های ملی، *«سهراب و سیاوش»*، به دلیل جوانی، ناکامی و همچنین پایان غم‌انگیز سرنوشت آنان، برای کاربرد نمادین در شعر، بسیار مورد توجه شاعر جامعه‌مدار ما، قرار گرفته است. سیاوش کسرائی، *«سهراب»* را نماینده‌ی شایسته‌ای قرار داده است برای آن دسته از جوانان، خیرخواهان و عدالت‌طلبانی که در راه رسیدن به هدف‌های خود، خطر را پذیرا می‌شوند؛ اما شتاب‌زده عمل می‌کنند و همین عامل، باعث می‌شود که جان خود را از دست بدهند. آتش نیز بدان خاطر که در زندگی گذشتگان حائز اهمیت زیادی بوده و در باورهای پیشینیان، عنصر پاکی محسوب می‌شده، در شعر جامعه‌مدار معاصر، از نمادهای پرکاربرد است. پیش از پرداختن به نام‌های اساطیری همراه با تخیل در شعر سیاوش کسرائی، ارائه‌ی تعریفی از نماد و شعر نمادین، ضروری به نظر می‌رسد.

۳. نماد

نمادگرایی و نمادپردازی یعنی این که شاعر بتواند مفاهیم ذهنی و معانی شعری خود را به صورت غیر مستقیم و در پس ظاهر یک نام و یا علامتی ویژه به مخاطبان خود عرضه نماید و علاوه بر بیان مقصود و مفهوم، کلام خویش را ارزش هنری هم ببخشد. نماد را این گونه تعریف کرده‌اند: «نماد کلمه، ترکیب یا عبارتی است که بر معنا و مفهومی غیر از آنچه در ظاهر به نظر می‌رسد، دلالت کند و به خاطر مفاهیم متعددی که در خود پنهان دارد، دستیابی به معنای دقیق آن ممکن نباشد» (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۲۸۱). سیاوش کسرائی، در برخی از شعرهای خود، به یکی از چهره‌های شاخص شعر سمبولیسم اجتماعی تبدیل می‌شود. همان گونه که از نام مکتب سمبولیسم اجتماعی پیداست، نمادگرایی و نمادپردازی از ویژگی‌های بارز و عناصر شاخص این جریان شعری محسوب می‌شود «نمادگرایی در خدمت جامعه‌گرایی، مختصه‌ی اصلی و محوری اشعار در جریان سمبولیسم اجتماعی است» (حسین‌پور چافی، ۱۳۸۳: ۲۰۶). مکتب سمبولیسم در ادبیات معاصر فارسی،

مانند بسیاری دیگر از جریان‌های ادبی، تحت تأثیر ادبیات مغرب زمین، شکل گرفته است. نمادگرایی و نمادپردازی یکی از ابزارهای است که به سیاوش کسرایی، یاری رسانده تا بسیاری از مطالب مورد نظر خویش را بیان کند؛ چرا که شرایط سیاسی-اجتماعی زمان شاعر در سال‌های اختناق و خفقان پس از کودتا، ایجاب می‌کرده است که بسیاری از مفاهیم و مضامین در پس پرده‌ی نمادها و به صورت غیرصریح بیان شود. «پیش از انقلاب، به ندرت سروده‌ای می‌توان یافت که از بیان صریح و مستقیم برای نشان دادن بیداد و سیاهی مدد گرفته باشد. در قصه و شعر (عمدتاً قالب‌های نیمایی و سپید) نمادهای چون: زمستان، دیوار، صبح، پاییز، شقایق، اسب، جاده، مسافر، بن‌بست و غیره ترجمان احساس شاعر از عصر خویش و دردمندی او از فضای بسته و خفقان‌آمیز جامعه است» (سنگری، ۱۳۸۰: ۱۸۵). همین فضای بسته و خفقان‌آور حاکم بر جامعه، باعث روی آوردن بسیاری از سراینندگان شعر معاصر فارسی به زبان سمبلیک و نمادین شده است. با درنگی کوتاه در میان شعرهای کسرایی، نمادهای گوناگون و متنوعی به چشم می‌خورد که برخی از آن‌ها تکراری و در بیشتر دفترهای شعری این دوره قابل مشاهده است، نمادهای مانند: شب، باغ، شقایق، خزان، بوم، خروس، بهار و ...؛ اما ارزش اصلی نمادپردازی در شعر کسرایی به آن دسته از رمزهای مربوط می‌شود که مخصوص خود شاعر است و برای نخستین بار در شعر وی تجلی پیدا کرده است و تازه، ناب و حکایت از نگاه دیگرگونه‌ی وی به محیط پیرامونش و همچنین آشنایی عمیق وی با ادبیات و فرهنگ باستانی ایران زمین دارد. این نمادهای نو در نگاه و خوانش نخستین شعر، مفهوم و مقصود آن را بر خواننده پوشیده می‌دارد و او را به تفکر، درنگ و تلاش ذهنی وادار می‌نماید تا با بازخوانی دوباره‌ی شعر، به کنه مطلب پی‌ببرد و مقصود شاعر از سرایش آن را دریابد. در این میان، سرنوشت غم‌انگیز و رازآلود پهلوانان و نام‌آوران اسطوره‌ای این مرز و بوم کهن، همچون: "آرش کمانگیر"، "سهراب"، "سیاوش"، "کاوته آهنگر" و "سیمرغ" افسانه ایگ از کتاب سترگ حکیم فرزانه‌ی توس و دشمنان انیرانی این قوم به سیاوش کسرایی، یاری رسانده است تا مطالب و مفاهیم مورد نظر خویش را راحت‌تر بیان نماید و از دسترس اغیار دور نگه دارد.

نگارندگان در این پژوهش، برآنند تا بازتاب نمادین شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌ای را در شعر این شاعر جامعه‌مدار، مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و همچنین می‌خواهند نشان دهند که هر شخصیت مثبت یا منفی‌ای که از پهنه‌ی حماسه‌های ملی به عرصه‌ی شعر

فراخوانده شده و به صورت سمبلیک، مورد استفاده‌ی قرار گرفته، نماد و نماینده‌ی چه کسان یا گروهی است. روش نگارش این پژوهش، کتابخانه‌ای و به شکل توصیفی بوده است؛ به این صورت که پس از مطالعه‌ی مجموعه‌ی اشعار کسرایی، شخصیت‌های و نام‌آوران حماسی و اسطوره‌ای و همچنین شخصیت‌های منفی‌ای که در شعر وی به شکل نمادین مورد استفاده‌ی شاعر، قرار گرفته‌اند، استخراج کرده و سپس، به تحلیل و دسته‌بندی آن‌ها، پرداخته‌اند.

۴. پهلوانان و نام‌آوران حماسی

پهلوانان و جاودانان حماسه‌ها و اسطوره‌های ملی و همچنین باورداشت‌ها و عناصر آیینی پیشینیان در شعر سیاوش کسرایی، دارای جایگاهی ویژه‌ای هستند؛ که در اغلب موارد، شاعر، صورت نمادینی به آن‌ها بخشیده است تا ناگفته‌های شعری و مفاهیم مورد نظر خویش را به یاری آن‌ها به شیوه‌ی غیرمستقیم و رمزگونه به خواننده‌ی شعر خود، منتقل سازد. شاعر، کارهای شگفت‌انگیز، فرا انسانی و همچنین زندگی پرفراز و نشیب این قهرمانان اسطوره‌ای را از حماسه‌های ملی وام گرفته، در شعر خویش به ستایش آن می‌پردازد و آن زمانی که کشورش درگیر انقلاب داخلی و یا جنگ با دشمنان مهاجم بیگانه است، شاعر، فرصت را غنیمت می‌شمرد و جوان‌مردی، ظلم‌ستیزی و رادمردی‌های این پهلوانان کهن را یادآور می‌شود و به صورت الگویی درخور توجه برای مبارزان میهن خویش، معرفی می‌نماید. فراخوانی این شخصیت‌های حماسی به صورت نمادین در شعرهای انقلابی و جنگ، علاوه بر آن‌که به بیان مقصود شاعران کمک می‌نماید به جنبه‌های زیبایی‌شناسی شعر نیز می‌افزاید و به کلام سراینندگان ارزش هنری می‌بخشد و آن را از حالت شعارگونه‌گی و بیانیه‌ای خارج می‌سازد. همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، شعر سیاوش کسرایی از جهت توجه به اسطوره‌های ملی، بسیار غنی است و شخصیت‌های حماسی در شعر وی ایستا، منزوی و تک‌بعدی نیستند و به صورت پویا و متحرک، خلاقانه و اثرگذار به کار گرفته شده‌اند. از جمله‌ی بارزترین پهلوانان و نام‌آوران میراث نیاکان ما که کسرایی با توجه به این‌که هر کدام از آن‌ها دارای سرنوشتی خاص بوده و برای همه‌ی مردم سرزمین خود نیز شناخته شده‌اند، شکل نمادینی از آن‌ها ساخته است و به یاری آن مضامین شعری خود را بیان می‌دارد، می‌توان به "رستم"، "سهراب"، "سیاوش"، "آرش کمانگیر"، "کاوه‌ی آهنگر" و "دیوان" و "نورانیان" اشاره نمود. «در دوران اخیر نیز همزمان با انقلاب مشروطه، به صورت گسترده‌ای

عناصر اسطوره‌ای و ملی و تاریخی وارد شعر فارسی شد مخصوصاً آن عناصری که با جنگ و نجات‌بخشی و آزادگی و آزادی‌خواهی پیوند داشت؛ از قبیل فریدون، تهمتن، آرش، کاوه، زرتشت، سیاوش و عناصر مقابل آنها مانند ضحاک و انیران. این جریان به شعر نیمایی پس از کودتای ۱۳۳۲ رسید و عواملی همچون شکست نهضت ملی مصدق و ناامیدی از سلطه یأس بر اندیشه و احساس شاعران آن دوره که یکی از اسباب رویکرد به گذشته بود و حمایت حکومت از عناصر اسطوره‌ای و ملی برای این که خود را مردمی و ملی نشان دهد آن را تقویت کرد» (صهبا، ۱۳۸۴: ۴۹). اینک عناصر آیینی و همچنین پهلوانان جاوید حماسه‌های ملی که در شعر سیاوش کسرایی به صورت نمادین آورده شده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۱- رستم

در دریای پهناور شاهنامه‌ی حکیم فردوسی، "رستم"، بزرگترین و پرافتخارترین، پهلوان ایرانی است. رشادت‌ها، خوارق عادات و پهلوانی‌های یل سیستانی حماسه‌ی ملی ما، پس از به نظم درآمدن شاهنامه، در ادبیات منظوم و منثور فارسی، بازتاب گسترده‌ای داشته است. با توجه به این که قهرمانان و جاودانان اسطوره‌ای، رازناک و فراانسانی بوده و کارهایی که به آن‌ها نسبت داده شده، از توان بشر امروزی خارج است، رستم، گزینه‌ای مناسب برای تبدیل شدن به چهره‌ای نمادین و سمبلیک در شعر نو فارسی است. شاعران معاصر ما، شخصیت‌های اسطوره‌ای را از ناخودآگاه جمعی قوم خود، فرا می‌خوانند و به پهنه‌ی شعرهای خویش می‌کشانند، صورتی نمادین به آن‌ها می‌بخشند و با یاری جستن از این میراث گران‌بهای نیاکان، شرایط سیاسی-اجتماعی، حوادث و تحولات جامعه و بسیاری دیگر از ناگفته‌های خویش را با زبانی نمادین و سمبلیک و در پس این نام‌ها بیان می‌کنند و به مخاطب خود، عرضه می‌دارند. کسرایی در چند جای از اشعارش از نام اَبَر پهلوان ایران زمین - رستم داستان - بهره جسته که یا به صورت نمادین بوده و یا به صورت مشابه‌بھی برای تشبیهات خود. کسرایی، رستم را نمادی قرار داده است برای مبارزی که در عرصه‌ی اجتماع، حضوری فعال دارد و همواره ظلم‌ستیز و دلیر بوده و هیچ‌گاه به بی‌عدالتی‌ها و ظلم و ستم موجود در اجتماع، تن نمی‌سپارد و نه تنها خود پیوسته در حال مبارزه با بی‌داد و بیدادگر است؛ بلکه با پرورش مبارزانی جانباز و جسور به یاری هم‌نوعان و هم‌میهنان خود می‌شتابد و با فدا کردن جان عزیز خود، به درخت بالنده‌ی انقلاب، جانی دوباره می‌بخشد.

- دریغا ز رستم که در جوش نیست/ مگر یاد خون سیاووش نیست؟ (کسرایی، ۱۳۸۷:

(۲۱۷)

کسراییی در این شعر، به مرگ مظلومانه‌ی سیاوش شاهزاده‌ی ایرانی و خون‌خواهی رستم از تورانیان، اشاره کرده است. شاعر، با بهره‌گیری از این اسطوره، این نکته را یادآور می‌شود که در همه‌ی دوره‌های تاریخی، جامعه به وجود قهرمانان ملی، نیازمند است. وی با بیانی حسرت‌بار، مرگ مبارزان و رزمندگان هم‌عصر خود را یادآور می‌شود و از نبود دلاوری خون‌خواه چون رستم برای این جوانان، ابراز تأسف کرده است. رستم در این‌جا نیز نمادی است برای یک قهرمان و رهایی‌بخش در جامعه‌ی سرد و ساکن هم‌عصر کسراییی که شاعر آن را به حرکت و مبارزه‌ی دوباره علیه ستم و ستمگر فرامی‌خواند. آشنا بودن مخاطبان شعر با پیشینه‌ی این داستان، دریافت معنای مجازی نهفته در آن را آسان‌تر می‌نماید.

- که تا رویینه‌تن پروردگانم/ دژ آزادگی را پاس دارند (همان: ۱۵۰)

- ای رستم نیامده در نامه شکل گیر (همان: ۵۶۰)

- به زیر شاهبال سایه‌گستر/ چه رستم‌ها آوردم به میدان (۱۵۱)

- گل‌های قاصدم/ در جویبار باد/ از هر کناره رفت/ یک تن چرا از این همه درها که

کوفتم/ بیرون نکرد سر/ شمعی مرا نداد؟! (همان: ۷۶۶)

- دیدی که **تهمتن** به بُن چاه کشیدند/ رهایی سیمرغ تو و زال زَرَت کو (همان: ۸۸۴)

تهمتن در این شعر، نمادی حماسی است برای خود شاعر، «کسراییی می‌کوشد تا روایت خویش را از رستم‌ها و سهراب‌های زمانه ما به دست دهد. او خود زخم‌خورده و وانهاده‌ی این راه است. از این رو با اندکی فاصله گرفتن درمی‌یابد که چه سان، گوهر خرد از کف او و دیگران ر بوده می‌شود» (عابدی، ۱۳۷۹: ۱۳۹). وی که سال‌های زیادی در عرصه‌ی شعر اجتماعی و سیاسی حضوری پررنگ داشته است و با شعر خود با بی‌عدالتی و ناآگاهی و غفلت عمومی به پیکار برخاسته است در سال‌های پایانی عمر خویش، بسان یل سیستان که در چاه نابرداری گرفتار می‌شود، اسیر غم جان‌کاه غربت و دوری از دیار روشن خویش^۱، می‌شود و فریادرسی ندارد.

- نه، آب خود مبر/ ای مرد دربه در /! باز آ که هم ز سنگ تو جوشند چشمه‌ها/ یک دم

کنار من بنشین پهلوان پدر! (کسراییی، ۱۳۸۷: ۷۶۶)

۱. و من به یادت ای دیار روشنی - کنار این دریجه‌ها - / دلم هوای آفتاب می‌کند!

۴-۲- سهراب

یکی دیگر از شخصیت‌ها و قهرمانان ممتاز شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی "سهراب" است. «سهراب پهلوان نیالوده‌ی فردوسی، بدون کمترین تردید، قهرمان بلامنازع منظومه‌ی رستم و سهراب اوست» (قریب، ۱۳۹۶: ۳۰). نام و نشان این پهلوان جوان در شعرهای سیاوش کسرایی به طور چشم‌گیری قابل مشاهده است و دست‌آویزی برای مضمون‌سازی، قصه‌پردازی و نمادگرایی‌های این شاعر جامعه‌مدار شده است. از جمله اصلی‌ترین عواملی که باعث توجه بسیار کسرایی به شخصیت سهراب شده، همانا آرمان‌گرایی، جوانی، بی‌تجربگی، شتاب‌زدگی و همچنین پایان غم‌انگیز سرگذشت وی است که می‌توان آن‌ها را از روی صفاتی که برای این نام‌آور اسطوره‌ای برگزیده، مشاهده نمود.

- ای ناگرفته کام / داماد مرگ حجله‌ی شهنامه (کسرایی، ۱۳۸۷: ۷۶۴)

- اینک پسر، گوزن جوان گریزپای (همان)

- اما مرا جوان / آری جوان به دست همین مرد می‌کُشی (۷۷۸)

شاعر که جوانی و نوخاستگی سهراب شاهنامه را دست‌مایه‌ای برای بازسرایی مهره‌ی سرخ قرار داده است، در پیش‌درآمدی که بر این دفتر شعری نوشته، این منظومه را بدین‌سان معرفی است: «در مهره‌ی سرخ سخن از خطاهای خطیر نیک‌خواهانی است که شیفتگی را به جای شناخت در کار می‌گیرند و شتاب‌زده و با دانشی اندک تا مرزهای تباهی می‌رانند و اینک تاوان‌های سنگینی که می‌بایدشان پرداخت» (کسرایی، ۱۳۸۷: ۷۵۳). وی در همین منظومه‌ی مهره‌ی سرخ، سهراب گرد را نماد و نماینده‌ای شایسته می‌بیند برای جوانان مبارز هم‌عصر شاعر و همه‌ی دادخواهانی که در راه رسیدن به آرمان‌ها و هدف‌های والای خود، گام برمی‌دارند؛ اما در این راه بزرگ به جای مدد جستن از عقل، خرد و تجربه‌های خود و دیگران، تابع احساسات و عواطف خویش هستند و همین امر، باعث می‌شود که علاوه بر این‌که صدماتی جبران‌ناپذیر متحمل شوند، از دست یافتن به اهداف خویش نیز بازمانند و چه بسا که این کار به مرگ آن‌ها نیز بینجامد.

- اما تو را غرور به پندارهای نیک / اما تو را شتاب به دیدار تهمت / چشم خرد بیست

(کسرایی، ۱۳۸۷: ۷۶۱)

- چون قصد نیک بودم و باور به کار خویشتم، / پروا نداشتم به دل این کارزار را / بی‌پایه

می‌شمردم و خصمانه یا از سر دلسوزی - تشویش مادرانه را - هر زینهار را (همان: ۷۸۰)

- و آنگاه، / کار سترگ را / باور به پاکی پندار نیست بس / شادان کسی که در دل
ظلمت سرای جهل / در سوز خود به نور خرد یافت دسترس! (همان: ۷۹۲)

در این قسمت از منظومه، به ماجرای نوشدارو و دریغ داشتن کاووس کی، اشاره دارد؛ اما
کسرای معتمد است که سهراب‌های روزگار (مبارزان ملی) وی، بیشتر از نوشدارو به آگاهی و
دانایی نیازمند هستند.

- **سهراب!** ای زخم جهل خورده به تاریکی، / **دارو به گنج‌خانه‌ی کاووس شاه هست،** /
اما نه از برای تو و زخم‌های توست! آری تو را عطش نه به آب است از آن که آب / در زیر پای
توست! از من شنو که روشنی جان دواى توست، در سنگلاخ چشمه‌ی دانایی، / سهراب / جای
توست! (همان: ۷۹۴)

کسرای همچنین مهره‌ی سرخی را که در داستان رستم و سهراب حکیم فردوسی،
وسیله‌ای برای شناسایی تبار سهراب است، به صورت نمادین به کار برده و آن را نمادی قرار
داده است برای یک نوع بینش و اندیشه‌ی والا که با این داشتن آن، چشم خرد دارنده را به
روی ظلم، ستم، فقر و ناآگاهی عمومی در اجتماع می‌گشاید و به مبارزه با آن برمی‌انگیزاند.

- آن مهره، هر پلیدی و هر پستی، / ناداری و ندانی و بیداد و بیم را، / پیش تو، / همچو
نقش پدیدار می‌کند / وین‌گونه / چشم‌های تو / بر درد روزگار؛ / بیدار می‌کند! / آن می‌کند به کار
که بر خیزی / با اردوی ستم / تا پای جان بمانی و بستیزی! (همان: ۷۹۱)

کسرای در جای جای مهره‌ی سرخ، مرام‌ها، عقاید و باورهای حزبی خود را بیان می‌دارد.
وی قسمتی در از این منظومه، تنهایی و بی‌یار و هم‌زبانی خود را که در سال‌های پایانی
زندگی در غربت سپری می‌شود، از زبان سهراب زخم‌خورده و پهلو شکافته، این‌چنین بیان
می‌دارد:

- گل‌های قاصدم / در جویبار باد / از هر کناره رفت / یک تن چرا از این همه درها که
کوفتم / بیرون نکرد سر / شمع می‌مرا نداد!؟ / دیرست، آه، دیر، / شبگیر / دیگر به جز ستاره گسست
دستگیر نیست / نه، آب خود مَبَر / ای مرد دربه‌در! (همان: ۷۶۶)

علاوه بر مهره‌ی سرخ که پیش از این، پیرامون آن توضیحاتی داده شد و گفتیم که شاعر
در این منظومه، سرنوشت سهراب را دست‌مایه‌ی مضمون‌سازی خود قرار داده است، در
بسیاری دیگر از شعرهای سیاوش کسرای، چهره‌ی سهراب - قهرمان نیالوده‌ی شاهنامه -
قابل مشاهده است.

- از این باغ و از این بُستان / بسی تابوت گل با کاروان رفته‌ست / پریشان خاطری
مانده‌ست و یارن مهربان رفته‌ست / تهمتن رفته از شهنامه و اینجا / به چشم‌بسته هر سهراب
بیند خواب مرهم را! (همان: ۹۱۶)

سیاوش کسرایی، شاعری است با روحی حساس و عاطفه‌ای سرشار. این شاعر جامعه‌مدار، مانند همه‌ی ایرانیان وطن‌دوست به میهن و هم‌میهنان خویش، عشق می‌ورزد و با آن طبع حساس خود از جنگ، خون‌ریزی و ویرانی، بیزار است؛ اما در جنگ هشت ساله‌ی عراق علیه میهن عزیزمان، وی، آن زمانی که یورش بیگانگان به سرزمین محبوب خویش را می‌بیند و شهادت و دلاوری رزمندگان دلیر کشورش را مشاهده می‌کند، بسیار تحت تأثیر قرار می‌گیرد و قلم وی نیز به اقتضای شرایط حاکم بر جامعه، رنگ خون، جنون و ماتم به خود می‌گیرد؛ البته این سرودن از خون، ترکش، ویرانی و ... تنها مختص به سیاوش کسرایی نیست و ویژگی بارز و مضمون رایج شعر این دوره از تاریخ ادبیات فارسی است.

- ... گفتم که بیت ناقص شعرم / از خانه‌های شهر که بهتر نیست / بگذار شعر من هم / چون خانه‌های خاکی مردم / خرد و خراب باشد و خون‌آلود / باید که شعر خاکی و خونین
گفت ... (امین‌پور، ۱۳۶۸: ۴)

سیاوش کسرایی از جوانان غیور میهنش می‌خواهد که به یاری هم، کشور محبوب خویش را از چنگال دشمنان و جنگ، رهایی بخشند. وی، هنگامی که در شعر خود از جنگ سخن می‌راند، باز هم روحیه‌ای حماسی و متناسب با شرایط اجتماع و جنگ بر شعرش مسلط می‌شود و به شخصیت‌پردازی و قهرمان‌سازی در شعر می‌پردازد و به شرایط آن روز جامعه، پاسخی مناسب و درخور می‌دهد. شاعر، بار دیگر سرنوشت سهراب جوان حماسه‌ی ملی را یادآور می‌شود. وی، سهراب یل را نمادی می‌داند برای جوانان ایرانی که به نبرد با دشمنان مهاجم برمی‌خیزند و مظلومانه به شهادت می‌رسند. می‌توان گفت که در شعر سیاوش کسرایی، هر جایی که از سهراب، نامی برده می‌شود، نمادین و سمبلیک است و منظور شاعر از این شخصیت، مبارزان و رزمندگان ایرانی است که سلحشورانه علیه بیدادگر و بیدادگری‌ها به پیکار برمی‌خیزند. کسرایی از این یلان عدالت‌خواه می‌خواهد که به تلاش‌های خود برضد استبداد، استبدادگر و متجاوزان بیگانه، ادامه بدهند و امیدوار است که این پهلوانان جوان، این‌بار به شاهنامه‌ی جنگ، پایانی خوش ببخشند؛ زیرا ظلم و ستم، سرانجام

در مقابل آن‌ها به ستوه درخواهد آمد.^۱

- سهراب می‌کشند/ در بزم باده خون سیاوش می‌خورند (کسرایی، ۱۳۸۷: ۵۶۰)

- به افسون چو کشتند **سهراب** را/ ببرد ز چشم خسان خواب را (همان: ۸۲۵)

- به **سهراب‌هایم** ندا در دهید/ که هنگامِ هنگامه‌ها در رسید (همان: ۸۲۶)

- در خاک و خون تپیدن مردانه درد نیست/ **سهراب** را بگو که پدر می‌رسد بمان!

(همان: ۸۶۰)

- پریشان خاطری مانده‌ست و یار مهربان رفته‌ست/ تهمتن رفته از شهنامه و اینجا / به

چشم بسته هر **سهراب** بیند خواب مرهم را! (همان: ۹۱۶).

می‌توان گفت که قهرمان حماسی بلامنزاع شعرهای سیاوش کسرایی، سهراب است و در

تمام مواردی که به کار رفته به صورت نمادی در نظر گرفته شده، برای جوانان شهیدی که

در راه آزادی اجتماعی و دفاع از این مرز و بوم کهن، جان خویش را فدا می‌کنند

۳-۴- کاوه آهنگر

در شاهنامه‌ی حکیم خردمند توس، "کاوه‌ی آهنگر" از خاندانی معروف و اصیل ایرانی،

معرفی شده است که پس از آن که هفده فرزند پسر وی، قربانی مارهای بی‌عدالتی و کم‌خردی

ضحاک می‌شوند، وی برای نجات تنها فرزند باقی مانده‌ی خود از چنگال بیدادگرهای این

پادشاه، چرم آهنگری خویش را بر سر نیزه‌ای قرار می‌دهد و دادخواهانه به دربار ضحاک

می‌رود. کاوه‌ی آهنگر با این اقدام خود، آغازگر قیامی علیه آن حکومت ظالمانه می‌شود که

سرانجام به حکومت بیدادگرانه‌ی این پادشاه، پایان می‌دهد و به روی کار آمدن فریدون

می‌انجامد. کاوه‌ی آهنگر در دربار ضحاک، جسورانه و عدالت‌طلبانه، این‌گونه سخن خود را

آغاز می‌دارد:

یکی بی‌زبان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم

تو شاهی و گر ازدها پیکری بیاید بدین داستان داوری

اگر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بهر ماست

شماریت با من بیاید گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت

(شاهنامه، ۱۳۸۵ ج: ۱: ۳۲)

۱. رهانید رستم، بگریید داد/ به شهنامه بخشید پایان شادا!

پس از قیام کاوه علیه ضحاک، چرم آهنگری وی به درفش کاویان معروف شده و نزد ایرانیان و حکومت‌ها دارای ارزش و اعتباری خاصی است و به نمادی تبدیل شده، برای جنبش و شورش مردمی، علیه بیداد و بیدارگر و همواره ظلم‌ستیزی، غرور ملی و شکوه ایران و ایرانی را یادآور است.

همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، با استفاده از حافظه‌ی اسطوره‌ای و حماسی این قوم کهن، می‌توان کاوه‌ی آهنگر را احیاکننده‌ی عدالت و آغازگر قیام علیه بیدادی و بیدارگران دانست. داستان کاوه آهنگر در ادبیات سنتی فارسی و همچنین شعر نو، بازتاب گسترده‌ای داشته است. یکی از شاعران معاصر ما که داستان کاوه‌ی آهنگر را دست‌آویزی برای بیان مقصود و مضمون‌پردازی در شعر خود قرار داده، حمید مصدق است که در راستای بیان عقاید سیاسی و اجتماعی خود، منظومه‌ای تحت عنوان "درفش کاویان"، سروده و به صورت مفصل به این داستان حماسی پرداخته است. با توجه به آن‌چه که گفته شد، شخصیت اسطوره‌ای کاوه و ظلم‌ستیز بودن وی، ظرفیت نماد شدن در شعر را دارا است.

سیاوش کسرای نیز از داستان کاوه‌ی آهنگر و درفش انقلابی وی، برای بیان مفاهیم مورد نظر خویش، بهره جسته است. وی، کاوه‌ی آهنگر را نمادی می‌داند، برای همه‌ی کسانی که فرزندان آن‌ها در مقابله و مبارزه با حکومت ظلم و ستم، کشته می‌شوند و شاعر از آن‌ها می‌خواهد که تنها نظاره‌گر این جنیش نباشند و آنان را به قیام دوباره علیه حکومت ظالمانه فرامی‌خواند.

- ای پیر، کاوه‌ی آهنگر / بسیار کوره با دم گرمت گداختی / تفتی چه میله‌های آهن و شمشیر ساختی / فرزند می‌کشند یکایک تو را، بین / اینک شهید هجده‌هزارم که داد سر / صبر هزار ساله‌ات آخر نشد تمام؟ / چرمینه کی علم کنی ای پیر، ای پدر؟ (کسرای، ۱۳۸۷: ۴۶۷)

- خشم مردم / باز غلم کرد / پرچم کاوه از دادخواهی / تا رُباید از سر بدکنش تاج شاهی (همان: ۶۰۹)

- و پسران کاوه / سرها بر کف دست / به مادران آبستن: تعظیم می‌کنند (همان: ۶۱۷)

۴-۴- سیاوش

"سیاوش"، شاهزاده‌ی ایرانی، پسر کی کاووس، پادشاه کیانی و از مادری تورانی است. سیاوش پس از تولد، به دست رستم در سیستان، تمام آیین‌های رزم و بزم را فرامی‌گیرد و

پس از آن که از دسیسه‌های سودابه - نامادری خود - و آزمون آتش، سرافراز بیرون می‌آید، به سرزمین توران و دربار افراسیاب می‌رود؛ اما بر اثر بدنهادی‌های گرسیوز - برادر افراسیاب - در همان سامان، مظلومانه کشته می‌شود. داستان زندگی و مرگ مظلومانه‌ی این شاهزاده، در ادبیات سنتی و همچنین شعر معاصر فارسی، بازتاب گسترده‌ای داشته است. «در ادب فارسی، به سیاوش و آزمودن او و نیز کشته شدن او و پیامدهای آن، با تعبیری چون: خون سیاوش و کین سیاوش اشاره شده است. در باورهای عامیانه گویند از زمینی که خون سیاوش بر آن ریخت، گیاهی روید؛ این همان است که خون سیاوشان یا پرسیاوشان خوانند» (شریفی، ۱۳۸۷: ۸۴۹). کسرایی برای بیان گوشه‌ای از ناگفته‌ها و ناسروده‌های خویش، این شاهزاده‌ی ایرانی را از دریای بیکران شاهنامه‌ی حکیم توس، فراخوانده و به عرصه‌ی شعر خود کشانده و صورت نمادینی به آن بخشیده است. شاعر، پاکی، سربلند بیرون آمدن از آزمون آتش و همچنین مرگ مظلومانه‌ی سیاوش به وسیله‌ی توطئه‌ی بیگانگان و خون‌خواهی ایرانیان را که برای این قوم کهن، شناخته شده است و دریافت معنای مجازی در پس پرده‌ی نمادهای شعر را برای عموم ساده‌تر می‌نماید، دست‌مایه‌ای برای مضمون‌پردازی و تصویرآفرینی، قرار داده و به نیکوترین وجه، در شعر خویش به نمایش می‌گذارد. کسرایی در بیشتر موارد که از نام سیاوش بهره برده، به صورت نمادین بوده و بارزترین صفتی که شاعر برای سیاوش به کار برده، پاکی^۱ است و خونی است که بی‌گناه ریخته می‌شود. سیاوش در شعر کسرایی، نمادی برای جوانان مبارز وطن در عصر شاعر است که دلاورانه در مقابل ظلم و ستم ایستادگی کرده و مظلومانه به شهادت می‌رسند؛ بنابراین جوانانی که قربانی بیدادگرهای موجود در جامعه می‌شوند، تنها مختص به دوره‌ی خاصی نبوده؛ بلکه در همه‌ی برهه‌های تاریخی این دیار کهن، قابل مشاهده هستند.

- سیاوش‌ها کشت افراسیاب/ ولیکن تکانی نخورد آب از آب (کسرایی، ۱۳۸۷: ۲۱۷)

- سیاوش‌ها را دهید این پیام/ که اینک رسیده است وقت قیام (همان: ۸۲۶)

۴-۵- بیژن

در حماسه‌های ملی ما، "بیژن" را این‌گونه معرفی‌اند: «چهره‌ی شیردل و همیشه جسوری است که از فرط تهور کمتر حزم و احتیاط در او راه دارد» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۰۷)؛

۱. سیاوشم که به پاکی، از آتش / گذر دهند و ندانمش سببی. ص ۹۱۳

بنابراین با توجه به اساطیر و حماسه‌های ملی، بیژن توانایی تبدیل شدن به چهره‌ای نمادین را در شعر معاصر فارسی داراست. با توجه به آن‌که سیاوش کسرایی از تاریخ اساطیری و حماسه‌های ملی ایران به خوبی آگاهی دارد از سرگذشت بیژن نیز بهره برده است تا مفاهیم و مقاصد شعری خویش را در پس پشت نام وی، به صورت نمادین به مخاطبان شعر خود عرضه نماید و از دسترس اغیار بدور دارد و بر جنبه‌ی زیبایی‌شناسی آن نیز بیفزاید.

- بگویند این قصه با **بیژن‌ان** / به نو خواسته پور روین تنان (کسرایی، ۱۳۸۷: ۸۲۶)

- تهمت‌نا تو ز چه **بیژن** فتاده برآر (همان: ۸۷۳)

همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، با این‌که شعرهای کسرایی نمادین و سمبلیک صرف نیستند؛ اما هنگام فراخوانی شخصیت‌های حماسی و اسطوره‌ای به عرصه‌ی شعر خود، در بیشتر موارد، از آن‌ها به شکل نمادین استفاده می‌نماید. در این دو شعری که ذکر شد، شاعر به همان شیوه‌ی مألوف خویش، عمل است. وی بیژن را نمادی می‌داند برای همه‌ی آن سلحشورانی که در عرصه‌ی مبارزات اجتماعی و همچنین نبرد با متجاوزان بیگانه، حضوری پررنگ دارند.

۴-۶- **آرش کمانگیر**

از جمله نام‌آوران اساطیری میراث ادبی گذشته که در شعر سیاوش کسرایی به صورت نمادین ظاهر شده، «**آرش کمانگیر**» است. هرچند حکیم فرزانه‌ی توس، بنابر هر دلیلی که امروز بر ما پوشیده است، از به نظم درآوردن این داستان، خودداری است؛ اما این شخصیت، بدان خاطر که در راه سربلندی، آزادگی، حفظ آرمان‌ها و همچنین پاسداری از مرزهای میهن در برابر یورش دشمنان تورانی، جان خویش را فدا است، ظرفیت تبدیل شدن به چهره‌ای نمادین و همچنین پاسخ به بخشی از نیازهای فرهنگی و اجتماعی زمان شاعر را دارد. «بدون تردید یکی از اهداف کسرایی از باززایی این اسطوره، انتقاد از وضعیت جامعه و ناامیدی حاکم بر آن است که حتی خود را بر روش ن فکریان و شاعران نیز تحمیل کرده است.» (حسن‌پور آلاشتی، ۱۳۸۸: ۹۳). کسرایی با بازسرایی آرش کمانگیر علاوه بر اعتراض به وضعیت حاکم بر جامعه، چشم انتظار ظهور دیگرباره‌ی یک منجی و قهرمان رهایی‌بخش از عمق جامعه‌ی تاریک پس از کودتا است. «آرش کمانگیر، خط فاصل دو مرحله از شعر پس از کودتا، یعنی مرحله‌ی غافل‌گیری، حیرت، ناباوری، بی‌پناهی، سرگشتگی، بی‌انگیزگی و تیره‌بینی سال‌های نخست کودتا و مرحله‌ی به خودآیی، خودیابی، انگیزه‌پروری، روحیه‌جویی،

برخاستن و اعتراض بوده ...» (شمس‌لنگرودی، ۱۳۷۷: ۴۹۴). کسرایی از حماسه‌ی آرش کمانگیر به صورت نمادین استفاده می‌کند. وی، آرش را نمادی گویا و شایسته می‌داند، برای یک منجی، قهرمان ملی و پیام‌آور شادی و شادمانی که از دل توده‌ی مردم برخاسته است. «آرش کسرایی، علی‌رغم آرش برخی از سرایندگان معاصر به عنوان مثال مهرداد اوستا، فرستاده‌ی سروش نیست، رستاخیز مردم است، از درگاه امشاسپندان نیامده، از اعماق توده‌ها و از نهانی‌ترین آمال آنها سرچشمه گرفته است» (مهرگان، ۱۳۶۰: ۲۳). این قهرمان توده که «نشان دهنده‌ی اوج امیدهای سیاسی شاعر برای آینده‌ی ایران و رهایی آن از سلطه‌ی امپریالیسم جهانی و استبداد داخلی، تحت لوای شعارهای مارکسیستی حزب توده است.» (عالی عباس‌آباد، ۱۳۳: ۱۳۸۷) با فدا کردن جان خویش، مرزهای آزادی و آزادگی جامعه‌ی آن زمان را از چنگال بیداد و ستم، رهایی می‌بخشد.

- منم آرش، / - چنین آغاز کرد آن مرد با دشمن - / منم آرش، سپاهی مرد آزاده، / به تنها تیر ترکش آزمون تلختان را / اینک آماده / مجویدم نسب، / فرزند رنج و کار؛ / گریزان چون شهاب از شب، / چو صبح آماده‌ی پیکار (کسرایی، ۱۳۸۷: ۱۰۸)

- ... با دهان سنگ‌های کوه آرش می‌دهد پاسخ / می‌گندشان از فراز و از نشیب جاده‌ها آگاه؛ می‌دهد امید، می‌نماید راه (همان: ۱۱۹)

۴-۷- عمو نوروز

یکی از نمادهای نو و خلاقانه‌ای که برای نخستین بار در شعر سیاوش کسرایی به کار رفته "عمو نوروز" است. عمو نوروز در درآمدی که شاعر برای منظومه‌ی آرش کمانگیر سروده است و آن هنگامی که شب، سکوت، تاریکی، برف و سرمای استخوان‌سوز زمستان ناامیدی بر همه‌جای این مرز و بوم، سایه افکنده است، درون کلبه‌ای گرم و روشن و در کنار شعله‌های سرفراز و سرکش آتش، برای کودکان خود، قصه‌ی آرش کمانگیر را روایت می‌کند که داستانی سرشار از امید، بشارت، پویایی و پیروزی است. در اینجا، عمو نوروز، نمادی است برای یک نوید دهنده، آگاهی‌بخش و بیدارکننده‌ی مردم کشور خود از خواب غفلت، یأس و ناامیدی پس از کودتای ۲۸ مرداد که می‌تواند خود شاعر باشد. «عمو نوروز بعد خوش‌بین خود نویسنده است که با فاصله گرفتن از فضای پیرامون، شرح آرزومندی‌اش را بیان می‌کند» (رویانی، ۱۳۹۳: ۷۸). سیاوش کسرایی نیز بسان عمو نوروز که در اوج سرمای استخوان‌سوز زمستان، همواره نوید سپری شدن روزهای سخت و فرارسیدن بهاران سرسبز و شاداب را

می‌دهد، برخلاف جریان آب، حرکت می‌کند و در آن روزگاری که یأس و پوچ‌گرایی پس از شکست نهضت ملی شدن صنعت شدن صنعت نفت، به شعر بیشتر شاعران، راه یافته و وجه غالب شعر آن روزگاران شده بود، وی از امید و نوید می‌سراید و بشارت‌گر و راوی نیک‌روزی و بهروزی به هموطنان خود می‌شود.

- برف می‌بارد؛/ برف می‌بارد به روی خار و خاراسنگ/ کوه‌ها خاموش،/ دره‌ها دلتنگ،/ راه‌ها چشم‌انتظار کاروانی با صدای زنگ/ برنم‌شد گر ز بام کلبه‌ها دودی/ ... آنک، آنک کلبه‌ای روشن،/ روی تپه، روبروی من/ در گشودندم/ مهربانی‌ها نمودندم/ زود دانستم، که دور از داستانِ خشم و برف و سوز، در کنار شعله‌ی آتش،/ قصه می‌گوید برای بچه‌های خود
عمونوروز:/ گفته بودم زندگی زیباست/ گفته و ناگفته، ای بس نکته‌ها کاینجاست (کسرایی، ۱۳۸۷: ۱۰۱)

۵. دشمنان و شخصیت‌های منفی

از جمله بارزترین چهره‌های منفی اسطوره‌ای که دست‌مایه‌ای برای مضمون‌سازی و معنی‌پردازی در شعر سیاوش کسرایی شده، «دشمنانی/ از سرزمین توران» هستند که در شاهنامه نیز از آن‌ها به عنوان یکی از سرسخت‌ترین و دیرینه‌ترین دشمنان قوم آریا، نام برده شده است و پیوسته پهلوانان و پادشاهان این مرز و بوم با آن‌ها، درگیر نبرد و پیکار هستند. «بزرگترین دشمنان ایران پس از دیوان، تورانیان بودند. مهمترین جنگ‌های پهلوانی ایرانیان با این قوم صورت گرفت و دشمنان دیگر ایران یعنی رومیان و تازیان و آنها که از دشت هاماوران و مصر بوده‌اند و از هر یک به مناسبت، نامی در شاهنامه آمده، همه در درجات سوم و چهارم قرار دارند» (صفا، ۱۳۶۹: ۶۱۰). کسرایی در شعر خود، هر جا از این چهره‌های منفی و دشمنان دیرینه‌ی ایرانیان، نام برده همواره به صورت نمادین بوده، شاعر از این نام‌های بیگانگان بهره جسته است تا افکار، عقاید، مرام‌های حزبی، باورها و بسیاری دیگر از ناگفته‌های شعری خود را بیان نماید. سیاوش کسرایی، از میان دشمنان ایرانی، افراسیاب و دیوان، را برای تبدیل شدن به چهره‌ای نمادین و بیان مقاصد و مفاهیم شعری خویش، مناسب‌تر از دیگر دشمنان کهن این مرز پرگهر دیده است؛ زیرا همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، شاهان و پهلوانان ایرانی، سال‌های زیادی را در داخل و خارج از مرزهای ایران، با اینان در راستای پاسداری از کیان ملی، به پیکار برخاسته‌اند؛ بنابراین در شعر معاصر ما نیز

می‌توانند به شاعران یاری رسانند و به مظهری تبدیل شوند برای همه‌ی آن کسانی که با تحقق آرمان‌های والای ملت ایران، سخت به مخالفت برمی‌خیزند.

۵-۱- افراسیاب

"افراسیاب"، یکی از شاخص‌ترین پادشاهان تورانی است که دشمنی سرسخت برای قوم ما به شمار می‌رفته است و حکیم فردوسی، جنگ‌های وی با ایرانیان را به تفصیل آورده است. سیاوش کسرای نیز از دریای پهناور شاهنامه، این چهره‌ی انیرانی را انتخاب است تا در شعر خویش، صورت نمادینی به آن ببخشد و به ابزاری هنری تبدیل نماید برای بیان برخی از مفاهیم شعری خود. وی، افراسیاب را به شکل نمادی به کار برده است برای هر آن کس که با ایران و ایرانی، دشمنی داشته باشد؛ خواه پادشاهی داخلی باشد که عدالت را به طور شایسته در حق مردم کشور خود، رعایت نکند و یا دشمنی خارجی و متجاوز باشد که چشم طمع به این مرز پُرگهر، دوخته باشد و شاعر با هدف ابهام‌آفرینی در شعر خود از نام افراسیاب برای آن بهره برده است.

- سیاوش‌ها کشت افراسیاب / ولیکن تکانی نخورد آب از آب (کسرای، ۱۳۸۷: ۲۱۷)

تاریخ سروده شدن این شعر، بهمن ۱۳۴۰ است که در آن سال‌ها، کسرای به چهره‌ای شناخته شده در عرصه‌ی شعر سیاسی و اجتماعی تبدیل شده بود. «کسرای را می‌توان از شاخص‌ترین نمایندگان شعر نو آرمان‌گرا، سیاسی و انقلابی طی دهه‌های سی، چهل و پنجاه به شمار آورد» (روزبه، ۱۳۸۳: ۳۴۱). در این شعر، افراسیاب نمادی است برای حکومت ظالمی که شاعر، نارضایتی خویش را از آن اعلام می‌دارد و از مرگ هموطنان مبارزش، سخت اندوهگین و متأثر می‌شود.

- افراسیابت / به تیغ / از شاهنامه می‌راند / ای ستیزند با ستم (همان: ۴۸۶)

- شکست شوکت افراسیاب و رونق دیو / تهمت! تو ز چه، بیژن فتاده برآرا (همان:

۸۷۳)

۵-۲- دیو

"دیو" در کنار تورانیان از جمله دشمنان سرسخت و دیرینه‌ی اسطوره‌ای ایرانیان به شمار می‌رفته‌اند که جنگ‌های پیوسته‌ی آن‌ها با این قوم کهن، در حماسه‌های ملی به ویژه شاهنامه، به تفصیل آورده شده است: «در روایات ملی و حماسی ایران از ظهور گیومرث

گرفته تا دوره‌ی گشتاسپ، همواره سخن از دیوان رفته است و دیوان قدیمی‌ترین دشمن ایرانیانند که آسیب ایشان بیش از تورانیان به ایران رسید و پس از آغاز جنگ‌ها و مناقشات ایران و توران نیز تا دیرگاه ادامه داشت» (صفا، ۱۳۶۹: ۶۰۰). در شعر نو فارسی که به دلیل شرایط خاص سیاسی - اجتماعی، شاعران، بسیاری از مسائل را نمی‌توانسته‌اند بی‌پرده و صریح، بیان نمایند و برای انعکاس مسائل و مشکلات اجتماع و همچنین ظلم و ستمی که در حق طبقات فرودست جامعه صورت می‌گرفته، ناگزیر بوده‌اند که دست به دامان اسطوره‌ها و حماسه‌های ملی شوند و برای تبدیل شدن به چهره‌ای نمادین در شعر خود از آنان مدد جویند. پیرو این نیاز زمان، شاعران معاصر ما، دیو را با همه‌ی صفات منفی آن، از اسطوره‌ها و حماسه‌های ملی و همچنین حافظه‌ی جمعی قوم ایرانی به وام گرفته‌اند، شخصیت نمادینی به آن بخشیده‌اند و بسیاری از ناگفته‌های خویش را در پس نام آن به صورت سمبلیک و نمادین بیان‌اند «اسطوره‌پردازی انسان کهن، بهانه‌ای برای بازگویی ناگفته‌های رمزآلود آنها بود و بازپردازی اسطوره‌ها در شعر معاصر، شگردی هنری برای بازنمایی ناسروده‌هاست» (حسن‌لی، ۱۳۸۶: ۳۵۶). با توجه به آن چه گفته شد، شاعران جامعه‌مدار معاصر از جمله سیاوش کسرایی، در بیشتر موارد در شعر خود، هر جایی که از دیو، سخن به میان آورده‌اند، چهره‌ای نمادین است که شاعر آن را به صورت نمادی برای حاکمان بیدادگر و خودکامه‌ای به کار برده است که ظلم و ستمی فراوان در حق توده‌های مردم روا داشته و بسیار مکار و حيله‌گر و ظالم بوده؛ اما آن هنگامی که همه‌ی مردم جامعه، متحد و یک‌صدا می‌شوند، سرزمین خود را از سیطره‌ی آن آزاد می‌نمایند.

- تیغ برکش ای فریاد ورجاوند!! که هنگامِ هنگامه‌هاست / ورنه دیوها/ افسانه‌های زیبا را
تسخیر می‌کنند (کسرایی، ۱۳۸۷: ۳۳۹)

- با من طلسم دیو دراز عمر می‌شکند (همان: ۶۱۵)

- مسپارید، مبادا بسپارید به دیو! هرچه مکر آورد و جنگ و غریو/ که همه هستی ما
دود کند/ در دمی دنیا نابود کند! (همان: ۶۳۳)

- شکست شوکت افراسیاب و رونق دیو/ تهمتتا! تو ز چه، بیژن فتاده برآرا! (همان: ۸۷۳)
در این چند شعری که از نظر گذرانده شد، آن خواننده‌ی عوامی هم که اندکی آشنایی با شعر نو فارسی داشته باشد، هرگاه با واژه‌ی "دیو" که در شعر سمبلیک و جامعه‌مدار معاصر، بسیار مرسوم و پرکاربرد بود، برخورد نماید، در می‌یابد که شاعر باید در پس نام این چهره‌ی

منفی، معنای رمزی و نمادین نهاده باشد که مدد گرفتن از حافظه‌ی اساطیری و حماسه‌های ملی قوم خود که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند تا به زمان حاضر رسیده‌اند و همچنین آشنایی با عقاید و مرام‌های حزبی شاعر، دریافتن معنای ادبی و هنری شعر را روان‌تر می‌نماید، آن‌گاه مخاطب در خواهد یافت که این دیو همان حاکم بیدادگری است که ظلم و ستم وی روز به روز فزونی گرفته بوده که بساط بیدادگری وی در مقابل اتحاد توده‌ی مردم، فروغی نخواهد داشت.

۶. باورهای آیینی

سیاوش کسرایی برای نمادگرایی در شعر، علاوه بر شاهنامه‌ی فردوسی، از پاره‌ای باورهای آیینی کهن نیز بهره برده است و آن‌ها را ابزاری برای بیان مقصود، قرار داده است که از جمله مهمترین آن، درخت سرو و آتش است.

۶-۱- آتش

آتش از جمله‌ی پدیده‌هایی است که در میان تمام اقوام کهن، مقدس بوده و در میان چهار آخشیمی که اساس هستی بر آن‌ها بنا نهاده شده، عنصر پاکی و طهارت به شمار می‌رفته است. ایرانیان هم مانند دیگر مردمان کهن، به پاس این‌که آتش، جانوران زیان‌بار و موذی را از آن‌ها دور می‌کرده و در سرمای استخوان سوز به خانه‌های آنان گرمی و روشنایی می‌بخشیده است، آن را گرامی و مقدس می‌داشته‌اند. در شاهنامه‌ی فردوسی نیز پس از آن‌که آتش، توسط هوشنگ پیشدادی، کشف می‌شود این پادشاه، دستور می‌دهد که از آن، مراقبت و پاسداری کنند و به پاس این هدیه‌ای که جهان‌آفرین پاک به آن‌ها ارزانی داشته است، جشنی فراهم کنند. این همان جشنی است که از آن پس در میان ایرانیان به جشن سده معروف می‌شود.

جهاندار پیش جهان‌آفرین	نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد	همین آتش آن‌گاه قبله نهاد
بگفتا فروغی ست این ایزدی	پرستید باید اگر بخردی
شب آمد برافروخت آتش چو کوه	همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد	سده نام آن جشن فرخنده کرد

(شاهنامه ج ۱: ۲۵)

سیاوش کسرایی که مانند دیگر مردمان این مرز و بوم به اساطیر، فرهنگ، آداب و رسوم، جشن‌ها و باورهای پیشینیان، توجه و علاقه نشان داده است در منظومه‌ی آرش کمانگیر نیز تحت تأثیر باورهای نیاکان خود بوده و به آتش با همین دید مثبت و ستایش‌آمیز نگریسته و آن را نماد و نشانی در نظر گرفته است برای آگاهی و بیداری‌ای که با وجود سلطه‌ی سرمای استبداد و اختناق، هنوز هم در قلب‌های مردم ایران زمین، وجود دارد و دیری نمی‌پاید که این آگاهی، تاریکی استبداد و جهل را از جامعه‌ی پس از کودتا، خواهد زدود. کسرایی نیز با یاری جستن از سلاح شعر خود که آگاهی‌بخش و بشارت‌گر است، با غفلت و ناآگاهی عمومی به پیکار برمی‌خیزد و به بیداری و هوشیاری جامعه‌ی خویش، کمک می‌نماید. «در پایان شعر، شاعر، اینک خود عمونوروز تازه‌ای شده است و چوبی به آتش روشنی‌بخش می‌سپارد تا شعله‌ی آگاهی برافروخته تر گردد» (بارانی، ۱۳۸۹: ۵۳). شعر کسرایی با آن‌همه امید و بشارتی که در آن ساری و جاری است، چوبی به آتش بیداری مردم میهنش می‌افزاید و به آنان نوید بهروزی و نیک‌روزی را می‌دهد تا شب و سرمای را که بعد از کودتا، بر جامعه‌ی آن‌ها حکم‌فرما شده، رفتنی بدانند و پیوسته برای تحقق آرمان‌های والای خود، تلاش نمایند.

- در برون کلبه می‌بارد/ برف می‌بارد به روی خار و خاراسنگ/ کوه‌ها خاموش،/ دره‌ها دلتنگ؛/ راه‌ها چشم‌انتظار کاروانی با صدای زنگ/ کودکان دبیری است در خوابند،/ در خواب است عمونوروز/ می‌گذارم کنده‌ای هیزم در آتشدان/ شعله بالا می‌رود پُرسوز (کسرایی، ۱۳۸۷: ۱۱۶)

کسرایی در جای جای اشعار خود، به اهورایی بودن آتش، اشاره است و آن را نمادی می‌داند، برای آگاهی و آزادی که به جامعه‌ی سرد و ساکن، تحرک و روشنایی می‌بخشد.

- بر باد رفت آتش این وادی (همان: ۷۲)

- آتش اگر بمیرد/ آتش اگر سایه به صحرا نیفکند/ در راه گرگ‌ها به قافله می‌زنند باز (همان: ۸۷)

- کجا شد آتش گرم زمستان‌های بگذشته؟! (همان: ۱۳۱)

وی معتقد است که در هر جامعه‌ای که آتش (آزادی و آزاداندیشی) را از روشنفکران، دریغ بدارند، آن جامعه، همواره سرد، تاریک و غم‌زده است؛ اما شاعر، روشن‌فکران همین اجتماع ساکن و مرده را از تسلیم شدن به این شرایط نامساعد، برحذر می‌دارد و آن‌ها را به مبارزه برای دست یافتن به آرمان‌های خود و ایجاد روشنی فرا می‌خواند.

- افسوس / گویی درین دیار، دگر **شعله** خفته است / یا نابه‌کار دستی، بساط **آتش** را / از پیش چشم و عرصه‌ی این مرغ رفته است ... / ... ققنوس! / زنهارت از گدایی **آتش** / سرکن به صبر تلخ و ستوه سترونی / یا **شعله**، هم ز سینه‌ی سوزان برون کش! (همان: ۸۹۴)

۶-۲- درخت

درخت یکی دیگر از نمادهای تازه‌ای است که سیاوش کسرایی برای انتقال مفاهیم ذهنی و معانی شعری به مخاطبان، برگزیده است. نمادهایی که از طبیعت و محیط پیرامون شاعران برگرفته شده‌اند در شعر نو سمبلیک و جامعه‌مدار فارسی، نمود گسترده‌ای داشته است. نمادهای همچون: بهار، پاییز، طوفان، باغ، شقایق و ... که در شعر بیشتر شاعران این دوره به روشنی قابل مشاهده می‌باشند؛ اما در میان این عناصر گرفته شده از طبیعت، درخت، بیشتر از دیگر ابزارها، ظرفیت نماد شدن را دارا است؛ چرا که همواره و حتی در باور انسان‌های کهن و در دنیای پر رمز و راز اساطیر، پیوسته رازناک و رمزآلود بوده است، «... همواره در رستنگاه شور و شعور آدمی، درخت مظهر آزادگی و ایستادگی، زایایی و زندگی، شکوه و شوکت، نیاز و نیایش، بارآوری و سایه‌گستری، عروج و عبودیت و در یک کلام: تندیس زنده‌ی بودن و سرودن بوده و هست. درخت، آمیزه‌ای است باشکوه از خاک و افلاک، افتادگی و ایستادگی، کبر و کرنش و سرانجام، هستی و نیستی» (روزبه، ۱۳۸۳: ۳۷۱). کسرایی در قطعه شعری تحت عنوان "نمزل برای درخت"، با آن لحن حماسی و زبان سمبلیک خاص خود، به توصیف درخت می‌پردازد و آن را نمادی و نشانی قرار داده است برای یک قهرمان ملی در عرصه‌ی مبارزات اجتماعی که از خاک پاک همین کشور روئیده، بالیده و قد برافراشته و با رشته‌ای محکم به اجتماع و مردم سرزمین خود، پیوند خورده است و پناه و تکیه‌گاه استواری است برای هم‌میهنان خود که در سال‌های پس از کودتا، یأس، ناامیدی و پوچ‌گرایی بر اندیشه‌ی آن‌ها سایه افکنده بود؛ اما این الگوی راست قامت و سرافراز با وجود ضربه‌های پی در پی باران حوادث، از پای در نمی‌آید و پیوسته به امید روزهای پیروزی و نیک‌روزی و دمیدن سپیده دم بهار آزادی، صبورانه طوفان پیش‌آمدها را متحمل می‌شود، باشد که پایداری درخت مبارزه، روزی به برگ و بار آزادی بنشیند.

- تو قامت بلند تمنایی ای **درخت!** / ... وقتی که چنگ وحشی باران گشوده است / در بزم سرد او / ... در زیر پای تو / اینجا شب و شب‌زدگانی که چشمشان / ... تو روز را کجا؟ / خورشید را کجا؟ / ... چون با هزار رشته تو با جان خاکیان / پیوند می‌کنی / پروا مکن ز رعد / پروا مکن ز

برق که بر جایی ای درخت! سر برکش ای رمیده که همچو امید ما/ با مایی ای یگانه و تنهایی ای درخت (کسرایی، ۱۳۸۷: ۲۷۶)

- ای بهار، ای مهمان دیرآینده! کم کمک این خانه آماده است/ تک درخت خانه‌ی همسایه‌ی ما هم/ برگ‌های تازه‌ای داده است (۱۸۶)

درخت همسایه، نمادی است برای اتحاد جماهیر شوروی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و بهار هم نماد پیروزی است و شاعر، روزی را امید دارد که مبارزات در کشور ما نیز بسان کشور همسایه به برگ و بار انقلاب و آزادی بنشینند. این شعر کسرایی، یادآور "داروگ" نیمایوشیج است که در آن، دگرگونی اوضاع موجود را پیش‌بینی است:

- خشک آمد کشتگاه من/ در جوار کشت همسایه/ گرچه می‌گویند: می‌گیرند روی ساحل نزدیک/ سوگواران در میان سوگواران/ قاصد روزان ابری، داروگ! کی می‌رسد باران؟ (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۵۰۴)

یکی دیگر از نمادهای آیینی شعرهای سیاوش کسرایی، "درخت سرو" است که شاعر، آن را از فرهنگ غنی نیاکان خویش، وام گرفته است. حکیم فرزانه‌ی توس نیز در شاهنامه‌ی جاویدان، به مقدس بودن سرو اشاره و برای این درخت شکوه‌مند، ارزش زیادی قائل شده است. فردوسی، درباره‌ی منشأ پیدایش سرو مقدس، این‌گونه آورده است: هنگامی که زرتشت، گسترده‌ی دین بهی، رسالت خود را علنی می‌نماید، گشتاسپ پادشاه ایران، آیین وی را می‌پذیرد و کمر همت به گسترش این دین می‌بندد و درخت سرو آزادی را که این پیام‌آور آریایی از بهشت به ارمغان آورده بود در مقابل آتشکده‌ی آذر مهربرزین می‌کارد و آن را بسان سمبلی قرار می‌دهد که نشان از پذیرش دین بهی، توسط پادشاه است. بدین ترتیب سرو مقدس، رشد می‌کند و روز به روز بالنده‌تر می‌شود و تبدیل به نخستین قبله‌گاه برای دین زرتشتی می‌شود.

یکی سرو آزاده بود از بهشت	به پیش در آذر اندر بکشت
نشستش بر آن زاد سرو سهی	که پذیرفت گشتاسپ دین بهی
گواه کرد مهر سرو آزاد را	چنین گستراند خدا داد را
چو چندی برآمد برین سالیان	بباید سرو سهی همچنان
... سوی گنبد آذر آریبند روی	به فرمان پیغمبر راستگوی
همه تاجداران به فرمان او	سوی سرو کشر نهادند روی
پرستشکده گشت از آن سان بهشت	بیست اندرو دیو را زردهشت

(شاهنامه، ۱۳۸۵ ج ۳: ۳۵۷)

پیشینیان نیکاندیش ما که به طبیعت، نگاهی ستایش‌آمیز داشته‌اند، درخت سرو را نماد راستی، آزادی و وارستگی دانسته‌اند. «در ادبیات فارسی صفات سرو، آزادی، سر بلندی، بی‌حاصلی و تهیدستی، پایبندی، پیراستگی، چوبین پای بودن و... است» (زمردی، ۱۳۸۷: ۲۶۸). پیرو این باورهای کهن، در اندیشه‌ی سیاوش کسرایی نیز سرو، دارای جایگاهی بس والا است. وی در شعر خود، این درخت را نمادی قرار داده است برای آن سرو قامتانی که برای تحقق آرمان‌های والای خویش و به ثمر نشستن درخت آزادی اجتماعی در مقابله با ظلم و ستم حکومت ستم‌شاهی، به خاک و خون می‌افتند.

- از کران تا به کران / سبزی و سرکشی **سرو** نیست (کسرایی، ۱۳۸۷: ۳۹۷)

- آن‌جا که باغبان کمر **سرو** می‌زند / وز باغ می‌برد همه عطر و عیبر ما (همان: ۴۱۵)

- من شاخه‌ای از جنگل **سروم** / از ضربه‌ی تبر، / بر پیکر سلاله‌ی من یادگاره‌است

(همان: ۸۳۰)

- **سرو** آزاد که از باد خزان خم شده بود / با بهار نفسش بر شده بالا کردیم (همان: ۸۸۶)

- ساقه‌ها می‌شکنند / **سروها** می‌افتند / گر ببینی انگار / در همه پیکره‌ی باغ تبر

افتاده‌ست (همان: ۹۳۲)

الف. شخصیت‌ها و نام‌آوران حماسی - اسطوره‌ای

ردیف	عنوان	کاربرد نمادین	صفحه	معنای اصلی	صفحه
۱	رستم	- مبارزی فعال در عرصه‌ی اجتماع	۲۱۷	- که رستم به افسون ز شهنامه رفت	۲۱۶
		- مبارز خونخواه	۵۶۰	- تن تهمتنی و قلب آهنیت استوار /	۳۳۹
		- خود شاعر	۸۸۴	درشتی‌ات به جای بی‌گزند باد	
		- چه خوش نشسته بود / این پیر تهمتن	۵۰۷	مهربان / که هم صخره بود و هم سایبان	
		- هم وطن / هم وطن تهمتن باش	۷۰۴		
		- دیدی که تهمتن به بن چاه کشیدند	۸۸۴		
۲	سهراب	- جوانان مبارز تابع احساس	۷۶۱		
		- عدالت‌طلبان شکست خورده	۷۸۰		
		- رزمنده‌ی مدافع کیان ملی	۹۱۶		
		- جوانان ایرانی	۸۶۰ و ۸۲۵ و ۸۲۶		
۳	کاهه آهنگر	- پدران شهیدی راه آزادی	۴۶۷ و ۶۰۹	پسران کاهه	۶۱۷

۲۲۷ ۴۸۹	- چون به وصالی امید نیست، سیاوش / شعر و سرود امیدوار ندارد (ایهام) - در شاهنامه‌ی شهیدان خود سیاوش می‌جوشد	۲۱۷ ۸۲۶	- جوانانی که در مقابله با حکومت ظلم، مظلومانه کشته شده‌اند	سیاوش	۴
		۸۲۶ ۸۷۳	- جوانان - مبارز ملی	بیژن	۵
		-۱۰۱ ۱۱۶	- منجی و بشارت دهنده‌ی نیک‌روزی و بهروزی	آرش کمانگیر	۶

ب. دشمنان و شخصیت‌های منفی

شماره	عنوان	کاربرد نمادین	صفحه	معنای اصلی	صفحه
۱	افراسیاب	- حکومت بیدادگر	۲۱۷	- کز عطر راز تو / افراسیاب نیز مباد که بو بردا؟	۷۶۱
		- حاکم ظالم	۴۶۷ و ۸۷۳	- آنگاه، بارگاه / افراسیاب و دشت / تشت طلا و خون، / سر شهزاده واژگون	۷۸۵
۲	دیو	- حاکم خودکامه	۳۳۹ و ۸۷۳	- غول‌ها و دیوها / رهنورد جان من	۱۷۲
		- حکوم ستم‌شاهی	۶۱۵	- که درهفت‌خان دیو بسیار هست	۲۱۸
		- حاکم ستمگر	۶۳۳ و ۸۷۳		
		- ظالمان و شیربران	۲۱۸		

ج. باورهای آیینی

شماره	عنوان	کاربرد نمادین	صفحه	معنای اصلی	صفحه
۱	آتش	- آگاهی و بیداری عمومی	۱۱۶	- آتشی افکنده در جان و دلم	۱۲۴
		- آگاهی	۸۷	- آتشی در دوردست / سایه می‌ریزد به شب	۱۷۳
		- آزادی	۸۹۴	- چو موم در بر آتش به خاک راه چکید	۴۰۷
		- تفکر و باورهای ماندگار	۸۴۸	- آتش گرفتم ای غم و افروختم	۸۷۱
		- آتش‌گیرنده شدم	۸۷۵	- آتش‌گیرنده شدم	۸۷۵
۲	درخت	- قهرمان ثابت قدم مبارزات اجتماعی	۲۷۶	- من آن بسترگ درختم که در کناره‌ی راه	۲۲۵
		- انقلاب شوروی	۱۸۶		
		- مبارزان راه آزادی	۸۳۰ و ۸۸۶ و ۹۳۳		
		- مبارزان اجتماعی	۴۱۵		

۷. نتیجه

سیاوش کسرایی یکی از شاعران توانمند و جامعه‌مدار شعر نو فارسی است که شعرش گاهی رنگ سمبولیک اجتماعی به خود می‌گیرد. شعر وی از جهت توجه به اسطوره و حماسه‌های ملی، بسیار غنی است. شاعر، برای فردوسی و اثر جاودانه‌ی وی، ارزش زیادی قائل است. یکی از شگردهای وی برای ابهام‌آفرینی و لذت هنری در شعر، استفاده‌ی نمادین از اسامی نام‌آوران و پهلوانان حماسی و همچنین بازآفرینی اساطیر ملی برای بیان آرمان‌ها و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی است.

شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی که کسرایی از آن‌ها به صورت نمادین و سمبولیک بهره برده است، به دو دسته‌ی عمده، تقسیم می‌شوند: یک دسته شخصیت‌های مثبت و خوش‌نام و دیگری چهره‌های منفی که شاعر اغلب آنان را از میان دشمنان دیرینه‌ی ایرانیان انتخاب است. کسرایی، با یاری این شخصیت‌هایی که از حماسه‌های ملی به وام گرفته است، مضامین و مطالب مورد نظر خود را در پس پرده‌ی نمادها و به شیوه‌ی غیر مستقیم، بیان است.

پهلوانان و نام‌آورانی که کسرایی آن‌ها را از حماسه‌های ملی فراخوانده و به عرصه‌ی شعر خویش کشانده و به شکل نمادین به کار برده است، دارای سرنوشتی خاص و پرفراز و فرود هستند و برای مخاطب اشعار وی، شناخته شده‌اند، این مسئله به دریافت روان‌تر معنای مجازی شعر، کمک می‌نماید.

سرنوشت ویژه و زندگی پرفراز و نشیب جاودانانی مثل: سهراب، سیاوش، بیژن و همچنین ابرپهلوان ایران‌زمین _ رستم دستان _ و ظلم‌ستیزی کاوه‌ی آهنگر در شعر سیاوش کسرایی، ابزاری هنری می‌شود برای بیان تلاش‌های مبارزان اجتماعی و شهیدان راه آزادی اجتماعی و نشان دادن رشادت‌های رزمندگان هشت سال دفاع مقدس که شاعر با استفاده از حافظه‌ی جمعی قوم خود، این نام‌آوران حماسه‌های ملی را فرامی‌خواند تا براساس نیاز زمان و شرایط خاص جامعه‌ی خود، عمل کرده باشد و به تقویت روحیه‌ی دادگستری و بیدادستیزی، کمک باشد.

در سروده‌ها و اندیشه‌ی سیاوش کسرایی مانند پیشینیان پاک‌اندیش ما به طبیعت و عناصر مربوط به آن با دیدی ستایش‌آمیز، نگریسته شده و منبعی الهام‌بخش برای سروده‌های نمادین شاعر بوده است که وی با استفاده از آن‌ها به شعر خود ارزش و اعتباری

هنری بخشیده است. نمادهایی همچون: آتش، سرو و درخت به شاعر جامعه‌گرای ما کمک تا به صورت غیر مستقیم و در پس پرده، مشکلات اجتماع و رنج‌ها و دردهای توده‌ی مردم سرزمین خود را بیان نماید.

۸. منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۸). *چهار سخنگوی وجدان ایران*، تهران: قطره، چاپ پنجم.
- امین پور، قیصر. (۱۳۶۸). *تنفس صبح*، تهران: سروش، چاپ اول.
- بارانی، احمد. (۱۳۸۹). *ریشه‌شناسی نمادهای باستانی (رمزگشایی شعر شاعران پارسی: اخوان ثالث، ابتهاج و ...)*، تهران: ترفند، چاپ اول.
- حسن پور آلاشتی، حسین و مراد اسماعیلی. (۱۳۸۸). *ادب پژوهی*، شماره ۹، پاییز ۱۳۸۸، (صص ۸۹-۱۰۶).
- حسن لی، کاووس. (۱۳۸۶). *گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران*، تهران: ثالث، چاپ دوم.
- حسین پور چافی، علی. (۱۳۸۳). *جریان‌های شعری معاصر از کودتا (۱۳۳۲) تا انقلاب (۱۳۵۷)*، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۳). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: ناهید، چاپ دوم.
- رشیدیان، بهزاد. (۱۳۷۰). *بیش اساطیری در شعر معاصر فارسی*، تهران: گستره، چاپ اول.
- روزبه، محمدرضا. (۱۳۸۳). *شرح، تحلیل و تفسیر شعر نو فارسی*، تهران: حروفیه، چاپ اول.
- زمرّدی، حمیرا. (۱۳۸۷). *نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی*، تهران: زوّار، چاپ اول.
- رویانی، وحید و منصور حاتمی‌نژاد. (۱۳۹۳). *آرش سیاوش کسرایی و میدان ادبی ایران*، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، س. ۷. ش ۲۶. تابستان ۱۳۹۳ / (صص ۶۷-۹۳)
- سنگری، محمدرضا. (۱۳۸۰). *نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس ج اول*، تهران: پالیزان، چاپ اول.
- شریفی، محمد. (۱۳۸۸). *فرهنگ ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ نشر نو، چاپ سوم.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران: سخن، چاپ اول.
- شمس‌لنگرودی، محمد. (۱۳۷۷). *تاریخ تحلیلی شعر نو ج ۲*، تهران: مرکز، چاپ اول.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.

صهبا، فروغ. (۱۳۸۴). *کهن‌گرایی و اژگانی در شعر/خوان، دو فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، دوره جدید، شماره پنجم، پاییز و زمستان ۱۳۸۴. صص ۴۱-۶۴.

عابدی، کامیار. (۱۳۷۹). *شبان بزرگ امید: بررسی زندگی و آثار سیاوش کسرای*، تهران: کتاب نادر.

عالی عباس آباد، یوسف. (۱۳۸۷). «شعر منوچهر آتشی و جایگاه اسطوره در آن» پژوهشنامه ی ادب غنائی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ششم، شماره یازدهم، پاییز و زمستان، ۱۳۸۷، صص ۱۳۱-۱۵۲.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). *شاهنامه*، براساس نسخه ژول مل، تهران: الهام، چاپ اول.

قریب، مهدی. (۱۳۶۹). *بازخوانی شاهنامه (تأملی در زمان و اندیشه‌ی فردوسی)*، تهران: توس، چاپ اول.

کسرای، سیاوش. (۱۳۸۷). *مجموعه اشعار*، تهران: نگاه، چاپ سوم.

مهرگان، حیدر. (۱۳۶۰). دیدار با آرش، انتشارات حزب توده ایران.

میمنت، میرصادقی. (۱۳۷۳). *واژه‌نامه هنر شاعری*، تهران: کتاب مهناز.

نیما، یوشیج. (۱۳۷۱). *مجموعه اشعار*، تدوین سیروس طاهباز، تهران: نگاه، چاپ دوم.

